خاقانی و خرابه های طاق کسری

تبریزی، محمد رضا

افضل الدین بدیل خاقانی شروانی،شاعری‏ست که احساسات‏ ملّی و وطنی او به شدّت قوی،است.به سرزمین نیاکان خویش مهر می‏ورزد و تأسف می‏خورد که چرا سرزمین کهنسال ما،ایران سربلند و مغرور،ایرانی که از مراکز بزرگ تمدّن و فرهنگ جهانی،به شمار می‏رفت،ایرانی که مهد علم،ادب و هنر و بود،ایرانی که از رود سند تا سواحل بسفر و نیل را تحت سیطره و فرمانروایی داشت،اکنون به‏ درجه‏یی از تیره‏روزی و تذلّل و خواری،سقوط نموده که هر قطعه‏یی‏ از آن از پیکر اصلی جدا گشته و به دست امیری خودکامه افتاده که غالبا ایرانی نبوده و وحدت ارضی،حاکمیت ملّی و استقلال و یکپارچگی‏ میهن را از بین برده‏اند.

«خرابه‏های طاق کسری»بقایای تالار بزرگ عهد ساسانی،در محل تیسفون،عراق حالیه،جزء کاخ سلطنتی بزرگ معروف به ایوان‏ کسری بوده است،که در طول و عرضش را 365 و 275 متر تخمین‏ زده‏اند.ایوان کسری در محله‏ی جنوبی تیسفون،موسوم به آسفانبر یا اسپانبر واقع بود و بانی آن را شاپور اول ساسانی شمرده‏اند و پس‏ از وی ظاهرا خسرو انوشیروان به ترمیم و تجدید بنای آن اقدام کرد.

طاق کسری در وسط ویرانه‏هایی قرار دارد که از جنوب آبادی‏ سلمان پاک(تیسفون)شروع می‏شود.در مجاورت طاق،چهار دسته‏ ویرانه مشاهده می‏شود که جالب‏ترین آن‏ها تلّی‏ست معروف به حرم‏ کسری.این ویرانه‏ها جزء ایوان کسری بوده است.به فاصله‏ی 460 متری جنوب شرقی طاق،بقایای ساختمان‏هایی مشاهده می‏شود، که تا گوشه‏ی دیوار معروف به بستان کسری که شاید حصار باغ‏وحش بوده است،امتداد دارد.در فاصله‏ی 910 متری جنوب‏ غربی بستان تلّی به ارتفاع 6 الی 5/7 متر واقع است.که قاعده‏اش‏ چهارگوش است و معروف به تلّ الذهب(تلّ طلا)یا خزانه‏ی‏ کسری‏ست و آن ظاهرا در اصل،بنای واحدی بوده که خسرو پرویز، برای خزائن خود ساخته بوده است.

طاق کسری که عظیم‏ترین و نظرگیرترین یادبود عظمت‏ گذشته‏ی تیسفون است،در وسط ویرانه‏های مداین قرار دارد.آن‏چه‏ که از آن باقی‏ست،نمایی‏ست عظیم،به طول 93 متر،که اصلا بیش از 30 متر ارتفاع داشته و طاق نمایی به عرض 24 متر،آن را به دو قسمت نامساوی تقسیم می‏کند.تالاری به طول بیش از 45 متر و دارای ده ردیف اطاق‏های جانبی دارد.در عقب تالار دری‏ پهناور است که به حیاطی وسیع باز می‏شود».1

خاقانی مسلمانی معتقد و پاک اعتقاد است و به حکم همین ایمان‏ قلبی،میهنش را سرزمینی می‏خواهد،سرافراز،سربلند،آباد،آزاد و پیشرفته که مردمانش،در منتهای مهر و عطوفت،آرامش و آسایش و امنیت در کنار هم زندگی می‏کنند؛اما او به لحاظ وارستگی ذاتی‏ دانش و فرزانگی اکتسابی،به خوبی می‏داند که این عوامل جمع‏ نمی‏شود مگر این‏که در رأس هرم سیاسی کشور،فرمانروایان و دولتمردانی وجود داشته باشند که عدل و دادگری را نصب العین خود ساخته،امنیت،رفاه و آزادی را برای کلیّه‏ی طبقات و لایه‏های‏ اجتماعی لازم الاجراء دانسته و در اشاعه و گسترش آن،سعی وافر مبذول داشته باشند.در صورتی که می‏دانیم هیچ‏گاه چنین نبوده و چنین نیز نخواهد بود.

در قصیده‏یی بلند و عبرت‏انگیز«ایوان مدائن»شاعر در بخشی از ابیات آن تحت تأثیر احساسات شاعرانه قرار گرفته و گرنه تاریخ این‏ مملکت،گواه و شاهد عادلی‏ست که هیچ‏گاه در دوران دو هزار و پانصد ساله‏ی شاهنشاهی نه کاخ کسری و نه دیگر کاخ‏های این کشور ملجأ، مأمن پناهگاهی برای ستمدیدگان ایرانی نبوده است.

برای این‏که نشان دهم که خسرو انوشیروان و خسرو پرویز،دو پادشاهی که خاقانی در قصیده‏اش از آن‏ها نام برده،در قساوت، سنگدلی،ظلم،جور،فساد،انحطاط اخلاقی،عیش‏ونوش و...تا چه‏ درجه از دنائت،پستی و دیوصفتی بوده‏اند،به شمه‏یی از زوایای تاریخ‏ و دیوسیرتی آن‏ها(به نقل از مرتضی راوندی)اشاره می‏کنم:

«منابع و روایات شرق و غرب درباره‏ی شخصیت خسرو [انوشیروان‏]یکسان نیست.مورخان شرقی او را پادشاهی نمونه‏ی‏ عدل و نصفت معرفی می‏کنند،درحالی‏که منابع غریب برخلاف آن،او را شهریاری طمّاع و بیدادگر می‏شمرند.

از جمله‏[خواجه‏]نظام الملک،طی حکایت مفصّلی،می‏نویسد که‏ والی آذربایجان که از حیث مال و منال،بی‏نظیر بود،به پیرزنی ستم‏ کرد.او پس از تحمل مشکلات بسیار،خود را به خسرو رسانید و از او استمداد کرد.شاه به وسیله‏ی یکی از غلامان،محرمانه شکایت پیرزن‏ را مورد رسیدگی قرار داد و چون به صحت گفتار او پی برد،دستور داد، پوست والی آذربایجان را بکنند و گوشت او را به سگان دهند و پوست‏ را پر از کاه کنند و بر سرا بیاویزند و هفت روز منادی کنند که هر که بعد از این ستم کند با او همان کنند که با این کردند.

هم‏چنین مسعودی و ثعالبی و دیگر مورخان و ادبای ایران،در وصف دادخواهی او،سخن‏ها گفته‏اند،ولی گفته‏ی آن‏ها با روش‏ عملی او،در حکومت و فرمانروایی به هیچ‏وجه قابل انطباق نیست.او به افکار و تقاضای عمومی و نظریات مردان مطلع و کارشناس‏ احترام نمی‏گذاشت و برای حفظ موقعیت خود،از هیچ عمل نامشروعی‏ ابا نداشت.چنان‏که«کاوس»و«ژم»و سایر برادران و پسران‏شان را جملگی هلاک کرد».2

در موضوع خراج هم،پس از قرائت پیام خسرو،به حضّار تکلیف‏ شد،نظر خود را اظهار دارند.یکی از ایشان جسارت کرده،گفت که‏ مبلغ خراج از یک محل معیّن،نمی‏تواند دایم،یکسان باشد،زیرا جوی‏ آب و قنات ممکن است خشک شود و چشمه‏ی آب کور گردد و تاکستان انگور ندهد.

گوینده دبیری بود که حضّار را متوجّه جنبه‏ی ضعیف روش جدید کرده،لزوم تجدید نظر در جزو جمع و فهرست‏های مالیاتی را خاطرنشان ساخت.در ترجمه‏ی فارسی تاریخ طبری آمده است که گویا خسرو اظهار داشت که در دفاتر جزو جمع،تجدید نظر خواهد شد.ولی‏ درهرحال دبیری که جسارت کرده،اظهار نظر نموده بود،شدیدا مجازات شد و به امر شاه فی المجلس با دوات آن‏قدر بر سر و رویش‏ کوفتند تا درگذشت.3

مورخان غربی از جمله پروکوپیوس،خسرو(انوشیروان)را نه تنها پادشاهی عادل نمی‏شمارد،بلکه وی را مردی که حریص،جاه‏طلب و عوام فریب معرفی می‏کند و در حق او می‏نویسد:«خسرو در کتمان‏ حقیقت و منتسب ساختن جرایم و گناهان خویش،به کسانی که دچار ظلم و آزار او شده بودند،از تمام مردها ماهرتر و زبردست‏تر بود. به علاوه برای انجام هر کاری با سهولت،قسم یاد می‏کرد و بعد به همان آسانی،عهد و پیمان خود را می‏شکست و کاری را که تعهد کرده بود،به زودی فراموش می‏نمود.حرص پول در او به‏قدری بود که‏ برای بدست آوردن آن،از مبادرت به هر عمل زشت و ناشایستی دریغ‏ نمی‏کرد.بهترین نمونه‏ی اخلاق و روحیه‏ی عجیب او را در واقعه‏یی‏ که در شهر«سورا»اتفاق افتاد،می‏توان به دست آورد.

پس از آن‏که شهر مزبور را با خدعه و فریب،متصرّف گردید و اهالی را به هلاکت رسانید،در موقع قتل و غارت شهر،یکی از سربازان‏ ایرانی را دید که دست زن ظاهرا متشخصی را گرفته،به شدت می‏کشد و زن نیز کودک خردسال خود را با دست دیگر گرفته و چون نمی‏تواند به پای آن‏ها برسد،ناچار او را بر روی زمین می‏کشاند و به طرز رقت‏باری در پی سرباز می‏دود.می‏گویند،چون خسرو،این طفل را مشاهده نمود،ناله‏یی مصنوعی از ته دل برآورد و در حضور «آناستاسیوس»سفیر روم و سایر کسانی که در آن‏جا حضور داشتند، شروع به گریستن کرد و از خدا مسألت نمود که مسبب این مصائب و بدبختی‏ها را به کیفر اعمال خود برساند.البته مقصود او«ژوستینین» امپراتور روم بود،در صورتی که همه کس می‏دانست که مسوول این‏ مصائب و بلایا،خود اوست.وی نیز متذکر شد که هنگام تصرف‏ انطاکیه و چند شهر دیگر،پس از آن‏که خسرو با لشکریان خود،شهر و کلیسا را غارت و مقدار زیادی طلا،نقره،مجسمه و سنگ‏های‏ گرانبها به دست آوردند،برخلاف تعهد قبلی،دستور داد شهر را بسوزانند».4

برخلاف توصیف بعضی از مورخین ایرانی و عرب،شیوه‏ی‏ کشورداری او مبتنی بر تامین منافع رعایا و طبقه‏ی سوم نبود،بلکه او می‏کوشید نظام اجتماعی سابق را تجدید کند.حکایاتی از این قبیل که‏ کسری،زنجیری در بیرون بارگاه شاهی آویخته بود تا مظلومان دسته‏ بر آن زنند و با صدای زنگ،شاه را به داوری فراخوانند،با توجه به‏ سجایای انوشیروان،باور کردنی نیست.بعید نیست طبقه‏ی حاکمه‏ی‏ وقت،به پاس خدمات گران‏بهایی که خسرو با طرد مزدکیان به آن‏ها کرده بود،داستان‏ها و حکایاتی به نفع خسرو،جعل کرده باشند.5

به قول شادروان فریدون تولّلی،شاعر،ادیب و سیاستمدار بزرگ‏ روزگار ما:

زنجیر عدل خسرو و آن خر که شکوه کرد آورده‏اند،تا به حقیقت خرت کنند زآن پادشاه،به خون کسان تشنه‏تر نبود لیک این به کس مگو،که ز خس کمترت کنند

پروفسور آرتور کریستن سن،ایران‏شناس دانمارکی،در کتاب‏ خویش می‏نویسد:

«اصطلاحات خسرو،در امور مالیه،بی‏شبهه،بیش‏تر به نفع خزانه‏ی‏ دولت بوده تا به نفع رعیت.طبقه‏ی عامه مثل قرون گذشته،با نادانی‏ و تحمل مصائب می‏زیست.شرحی را که برزویه در مقدمه کلیله و دمنه نگاشته روشنگر اوضاع و احوال عمومی عصر خسرو انوشیروان‏ است:در این روزگار تیره که خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است‏ و همّت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته...می‏بینیم که کارهای‏ زمانه میل به ادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وراع کردستی‏ و افعال ستوده و قوال پسندیده،مدروس گشته و عدل ناپیدا و جور ظاهر و لوم و دنائت مستولی و کرم و مروّت متواری و دوستی‏ها ضعیف‏ و عداوت‏ها قوی و نیکمردان رنجور و مستذل و شریران فارغ،محترم‏ مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریّت در خواب و دروغ مؤثر و مثمر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و باطل مظفر و مظلوم محق، ذلیل و ظالم مبطل عزیز و حرص غالب و قناعت مغلوب و عالم غدّار و زاهد مکّار».

مهم‏تر این‏که بنا به نوشته‏ی همین کریستن سن ایران‏شناس‏ معروف،چون منابع موجوده‏ی تاریخی را به دقت مطالعه کنیم و کیفیت دعوت مزدکیه را تحقیق نمائیم،تقریبا آگاه می‏شویم که‏ دامنه‏ی این دعوت در طول مدت سلطنت کواذ(قباد)تا چه اندازه‏ وسعت پیدا کرده است.شریعت مزدکی بلا شک در آغاز جنبه‏ی دینی‏ داشته و بانی آن شخصی بوده عاشق اصلاحات نظری و طالب بهبود احوال زندگی مردم و به هیچ‏وجه افکار او مشوب به غرضی نبوده‏ است.6

با امعان نظر به اظهار عقیده‏یی که به استناد منابع،اسناد و مدارک‏ تاریخی توسط کریستن سن ابراز گردیده،قتل عام مزدکیان به فرمان‏ این پادشاه یکی از جنایت‏بارترین وقایع تاریخی‏ست که در زمان خسرو انوشیروان صورت گرفته و او را در تاریخ رسوا ساخته است.

اما درباره‏ی خسرو پرویز،چند روایت مختلف ایرانی در تاریخ‏ طبری می‏بینیم که از روی کمال دقت ضبط شده و بعضی از صفات‏ خسرو پرویز را ذکر می‏کند که برای تکمیل اطلاع ما،راجع به شخص‏ این پادشاه بسیار سودمند است.گویند بخت و اقبال،او را متکبّر و مغرور کرد.خودخواهی،استبداد و آزمندی او به نهایت رسید.یکی از مردان بیگانه را که نام ایرانی گرفته و فرّخزاد یا فرّخان‏زاد خوانده‏ می‏شد،به گرد آوردن خراج پس افتاده برگماشت و او ظلم بی‏پایان‏ می‏کرد و اموال رعیت را می‏گرفت،این قبیل کارهای خسرو که موجب‏ صعوبت زندگی مردم می‏شد،خلق را بر او بددل کرد و نیز طبری گوید: خسرو،مردمان را حقیر می‏شمرد و چیزهایی را خوار می‏داشت که هیچ‏ شهریار عاقلی خوار نمی‏دارد.در جرم و عصیان به باریتعالی به جایی‏ رسید که به رئیس نگاهبانان خاصه‏ی خود،زاد آن فرخ،فرمان داد تا همه‏ی زندانیان را که عددشان به 26000 هزار تن می‏رسید،هلاک‏ کند.زادان فرّخ در اجرای امر تعلّل کرد و امرار وقت نمود و در حضور خسرو عذرها آورد.از این گذشته خسرو می‏خواست افواجی را که از هر قل شکست یافته بود،به قتل آورد.

خسرو پرویز هم رعایا و پیشه‏وران را می‏آزرد،هم بزرگان را رنجیده‏خاطر می‏کرد.از فرط بدگمانی و کینه‏وری این شهریار همواره‏ مترصّد فرصت بود تا خدمتگزاران مظنون و خطیر را از دم تیغ بگذراند.

قساوت قلب خسرو پرویز،گاهی چاشنی مزاح دهشتناکی هم‏ داشت.ثعالبی گوید:خسرو را گفتند که فلان حکمران را به درگاه‏ خواندیم و تعلّل ورزید.پادشاه توقیع فرمود که:اگر برای او دشوار است‏ که به تمام بدن نزد ما آید ما به جزیی از تن او اکتفا می‏کنیم تا کار سفر بر او آسان شود.بگویید فقط سر او را به درگاه ما بفرستند».

برجسته‏ترین صفات خسرو،میل به خواسته و تجمل بود.در سی‏ و هشت سال ایام سلطنت خود گنج‏ها آکند و تجملات فراهم آورد،در سال عیجدهم سلطنت(سنه 8-607)مالی که خسرو به گنج جدید خود در تیسفون نقل کرد،قریب 468 میلیون مثقال زر بود که اگر هر درهم ساسانی را یک مثقال بگیریم تقریبا معدل 375 میلیون فرانک‏ طلا می‏شود.

بالجمله روایاتی که در منابع مختلفه راجع به احوال و اطوار خسرو ابهرویز نقل شده،هیچ‏یک محرّک محبت خواننده نسبت به او نیست. در خصال این پادشاه کینه‏توز و درون‏پوش و عاری از دلیری و شهامت، چیزی نمی‏توان یافت که کاملا شخص را به او علاقمند کند.اما اگر چه آزمند بود،امساک نداشت.در موقع لزوم،برای ابراز شوکت‏ سلطنت و اظهار بزرگی شخصی خود،از بس تجمل فراهم می‏کرد و عجایب و غرایب،نشان می‏داد که دیده‏ی بینندگان خیره می‏شد،اگر بخواهیم به درستی،سنگینی بار رعیت را بدانیم،کافی نیست که‏ خرمن‏های زر،سیم و جواهر را در گنج‏های خسرو بنگریم.بلکه باید مبالغ هنگفتی را که در راه عیش و عشرت خود و درباریانش به مصرف‏ می‏رسانید،در نظر بگیریم.

این بود مختصری از رفتار و کردار دو تن از پادشاهان ساسانی،تا خواننده دریابد که ایران و ایرانی،هم در دوران باستان و هم در ادوار تاریخی بعد از اسلام تا روزگار ما،از این تبهکاران و خودکامگان‏ بیدادگر چه کشیده است!بدون تردید اینان بودند که با اشاعه‏ی ظلم، جور،فساد،انحطاط،جنگ،خونریزی،بی‏عرضگی،بی‏کفایتی،عیش‏ و نوش مدام،حاکمیت ملّی و وحدت و یکپارچگی ایران را از هم‏ گسیخته و در انتزاع هر قطعه از پیکران این مرز و بوم مقصّر اصلی بودند.

این نکته را باید خاقانی حسّاس،سریع التأثر،هوشمند و تیزهوش‏ که خود از مظالم،ستمگری‏ها،زندان و شکنجه‏ی آنان،بی‏نصیب‏ نمانده است،به خوبی درک کرده باشد که اگر میهن ما ایران،برای‏ همیشه،ابدیّت و جاودانگی خود را بر گستره‏ی جهان رقم زده است و در فرازونشیب‏ها،اوج و حضیض‏ها،نام والایش بر تارک تاریک‏ تاریخ،لمعان و درخشندگی داشته است و این تابندگی،هرگز به افول‏ و خاموشی نگرائیده،بدان جهت است که همواره،انسانهایی را در دامان پرمهرش پرورانده که با شجاعت و بی‏باکی وصف‏ناپذیر و دانش‏ و فرزانگی کم‏نظیر توانسته‏اند،مکر پادشاهان خائن و جنایتکار را عقیم‏ گذاشته.از لبه‏ی پرتگاه و ورطه‏ی هولناکی که واژگونیش را هر آن‏ ممکن می‏ساخت،به شاهراه نجات رهنمون سازند و در نقطه‏های‏ عطف تاریخ که می‏رفت تا نام و نشانی از ایران،باقی نماند،از اضمحلال و سقوطش رهانده،عظمت و بزرگی‏اش را حافظ باشند.

اینک چند بیت از قصیده‏ی 42 بیتی«ایوان مدائن»که به بحر «هزج مثمّن اخرب»(مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن)سروده شده:

هان ای دل عبرت‏بین از دیده نظر کن هان‏ ایوان مدائن را آئینه‏ی عبرت دان‏ یکره زره دجله منزل به مدائن ران‏ و ز دیده دوم دجله بر خاک مدائن ران‏ خود دجله چنان گرید صد دجله‏ی خون گوئی‏ کز گرمی خونابش آتش چکد از مژگان‏ بینی که لب دجله چون کف به دهان آرد؟ گویی ز تفّ آهش لب آبله زد چندان‏ تا سلسله‏ی ایوان بشکست مدائن را در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان‏ گه گه به زبان اشک آواز ده ایوان را تا بو که به گوش دل پاسخ شنوی ز ایوان‏ دندانه‏ی هر قصری پندی دهدت نو نو پند سر دندانه بشنو ز بن دندان‏ گوید که تو از خاکی ما خاک توئیم اکنون‏ گاهی دو سه بر ما نه و اشکی دو سه هم بفشان‏ از نوحه‏ی جغد الحق مائیم به دردسر از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان‏ آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی‏ جغد است پی بلبل،نوحه است پی الحان‏ ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

پی‏نوشت‏ها

(1)-مصاحب،غلام حسین،دایرة المعارف فارسی،جلد دوم،صفحات 1609 و 1610.

(2)-راوندی،مرتضی،تاریخ اجتماعی ایران،صفحات 616 و 617.

(3)-تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده‏ی هیجدهم،جلد اول،تألیف: ن.و.پیگولوسکایا-آ.یو.یاکربوسکی-ای.پ.پطروشفسکی-ل.و.سترپوا- آ.م.بلینتسکی،ترجمه‏ی کریم کشاورز،صفحات 118،119 و 120.

(4)-جنگ‏های ایران و روم به نقل از تاریخ اجتماعی ایران،جلد اول،صفحه‏ی‏ 617.

(5)-ماخذ پیشین،صفحات 615 و616.

(6)-ایران در زمان ساسانیان،ترجمه‏ی رشید یاسمی،صفحات 307،308 و 251.

(7)-ایران در زمان ساسانیان،تالیف پروفسور آرتور کریستین سن،ترجمه‏ی رشید یاسمی صفحات 319-316.